

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و سی و چهارم





خانم پارمیس



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۸ گنج حضور، بخش دوم

هر که را با اختری پیوستگی است
مر ورا با اختر خود هم تگی است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۱

هم تگی: شرکت در دویدن، همگامی، مجازاً مناسبت
هر انسانی که با یک اختر یا ستاره پیوستگی داشته باشد و به آن وصل شود خاصیت آن ستاره در او ظاهر
می گردد و او از خاصیت ستاره اش تأثیر می پذیرد. [منظور مولانا از ستاره در این بیت، دو ستاره زهره و مریخ
هستند. زهره نماد فضای گشوده شده بوده و به خداوند وصل است، اما مریخ نماد خصومت، مقاومت و ستیزه
بوده و نشان من ذهنی است.]

طالعش گر زهره باشد در طرب
میلِ گلی دارد و عشق و طلب

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۲

اگر طالع انسان ستاره زهره باشد که نماد خدای شادی است، هر لحظه میل به خاصیت کلی خداوند و عشق و یکی شدن با او خواهد داشت و مدام در طلب زندگی است پس فضاگشایی می کند و در شادی و طرب با زندگی هماهنگ می شود. [زهره به طور معمول نماد خداوند، عشق، زندگی و هر چیزی است که زیبا و شاد است و هر چه ما فضا را بیشتر باز می کنیم بیشتر به این ستاره میل می کنیم و زندگی مان بهتر می شود.]

ور بود مریخی خون ریز خو
جنگ و بهتان و خصومت جوید او

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۳

هرچه که بد و مضر و مخرب باشد، نمادش مریخ است. اگر طالع انسان مریخ باشد خوی خون ریز داشته و به خرابکاری، خصومت، کشتن انسان‌ها و تلف کردن زندگی میل پیدا می‌کند. [ما انسان‌ها که از جنس خدا یا جنس سنگولیان هستیم باید با آهنگی که خداوند در این لحظه می‌زند شادی کنیم. اما مریخ نمی‌تواند این شادی را تحمل کند، در نتیجه فوراً با خنجر و شمشیر به ما آسیب زده و عیش ما را منغص می‌کند. باید بینیم آیا طالعمان زهره است یا مریخ؟ اگر دنبال عناد و ستیزه هستیم و اتفاق این لحظه را که ذهن نشان می‌دهد مهم می‌دانیم از جنس مریخ هستیم و هشیاری جسمی داریم. پس بی‌جهت نیست که زندگی‌مان خراب شده‌است. زیرا مریخ مسئله‌ساز است و سبب تهمت، میل به جنگ و ستیزه و خصومت می‌شود و زندگی را تبدیل به مانع و دشمن می‌کند.]

اختران اند از وِرای اختران
که احتراق و نحس نبود اندر آن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۴

در این جهان ستارگانی وجود دارند که ماورای ستاره مریخ و ستارگان طبیعی که آن‌ها را می‌بینیم هستند. آن‌ها نحس نیستند، نمی‌سوزند و از بین نمی‌روند. [منظور از ستارگان ماورا در این بیت، انسان‌هایی مانند مولانا و همچنین کسانی هستند که با فضاگشایی روی خود کار می‌کنند تا به زندگی زنده شوند. باید بدانیم به همان درجه که به زندگی زنده شویم مرکزمان عدم شده و دیگر از جنس جسم نخواهد شد.]

سایران در آسمان‌های دگر
غیر این هفت آسمانِ مشتهر

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۵

سایر: گردنده، سیرکننده
مشتهر: نامور، مشهور

این ستارگان معنوی که ماورای دیگر ستارگان وجود دارند و دائماً می‌درخشند، «سایر» بوده و مدام در سیر و گردش در آسمان‌ها و افلاکی هستند که غیر از این هفت آسمان مشهور هستند و با آسمانی که آن را می‌بینیم و آسمان ذهن بسیار فرق دارند.

راسخان، در تاب انوار خدا
نی به هم پیوسته، نی از هم جدا

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۶

این ستارگان معنوی در تاباندن انوار الهی پابرجا و ثابت قدم هستند و پیوستگی یا جدایی از نوعی که مربوط به دید ذهنی است در آنها وجود ندارد. [انسان‌های زنده‌شده به زندگی مانند مولانا، حافظ و فردوسی راسخ، محکم و استوارند و در تابش نور خدا ریشه‌دار و پابرجا هستند. آنها جدایی و پیوستگی دید ذهنی را ندارند بلکه اتصال و انفصالشان از طریق زندگی تعریف می‌شود. هم جدا وجود دارند و هم با خدا پیوسته و یکی هستند. آنها با مواظبت و خداترسی هنگام اکرام شاه، توانسته‌اند به بی‌نهایت و ابدیت خدا زنده شوند.]

هر که باشد طالع او زان نُجوم
نفس او کفار سوزد در رجوم
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۷

رُجوم: جمع رَجَم، به معنی سنگسار کردن
هر کس به چنان کمال روحی برسد که طالعش ستارگان و بزرگانی چون مولانا باشد یعنی به آموزش‌های آنان
دل دهد، متعهدانه روی خود کار کرده و فضاگشایی کند، در این صورت آتش عشق فضای گشوده شده،
همانیدگی‌های مرکزش را سنگسار کرده و می‌سوزاند. [هنگامی که انسان فضا را می‌گشاید، نه تنها همانیدگی
مرکز شخص او سوزانده می‌شود، بلکه از طریق ارتعاش، مرکز قرین‌های خود را نیز به زندگی مرتعش کرده و
باعث بیداری‌شان از خواب ذهن می‌شود. همچنین خواندن اشعار بزرگانی چون مولانا باعث می‌شود در
آتش باران شناسایی همانیدگی‌ها کفر من‌ذهنی که همواره حقیقت وجودی انسان را می‌پوشاند بسوزد.]

(قرآن کریم، سوره ملک (۶۷)، آیه ۵) «وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ
عَذَابَ السَّعِيرِ» «ما آسمان فرودین را به چراغ‌هایی بیاراستیم و آن چراغ‌ها را وسیله راندن شیاطین گردانیدیم و
برایشان شکنجه آتش سوزان آماده کرده‌ایم.»

خشمِ مریخی نباشد خشمِ او
مُنْقَلَبُ رُو، غالب و مغلوبِ خو

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۸

مُنْقَلَبُ رُو: کسی که در راه رفتن یکسان قدم بر ندارد.
خشمِ چنین انسان کمال یافته‌ای که همانیدگی‌ها را از مرکزش «لا» کرده و هر لحظه مرکزش را عدم می‌کند، مانند خشمِ انسان من‌ذهنی براساس برآورده نشدن حاجات دنیایی نیست و به‌طور کلی زندگی کردنش برعکس انسان من‌ذهنی است و هرگز براساس هیجانات مخرب ذهنی واکنش نشان نمی‌دهد. چنین شخصی درحالی که به صورت حضور ناظر بر ذهن خود تسلط داشته و بر آن غالب است، در پیشگاه خداوند مغلوب می‌باشد، یعنی همواره تسلیم است، فقط حرف زندگی، خدا را پیش می‌گیرد و براساس خرد فضای گشوده‌شده فکر و عمل می‌کند. [از نظر من‌های ذهنی انسانی که فضاگشایی می‌کند مغلوب و شکست‌خورده به حساب می‌آید، اما او غالب است چرا که همواره و متعهدانه ناظر ذهن خویش می‌شود، درد هشیارانه می‌کشد و با رعایت «انصتوا» و صبر و شکر، اسیر خواهش‌های ذهن نمی‌شود یعنی خشم او بر من‌ذهنی خودش است تا تحت اداره‌ی ذهن درنیاید و این‌گونه خشم در او به صورت یک هیجانی نیرومند عمل می‌کند تا به صورت حضور ناظر ذهن را تحت فرمان خود درآورد.]

نورِ غالب، ایمن از نقص و غَسَق
در میانِ اصْبَعینِ نورِ حق

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۵۹

غَسَق: تاریکی غلیظ

اصْبَعین: دو انگشت دست، مراد صفت جلال و جمال الهی است

نور فضای گشوده‌شده که بر نور ذهن غالب و چیره است، نه به نقص و کاستی دچار می‌شود و نه به تاریکی می‌گراید و مانند قلمی در میان انگشتان خداوند، در عین حال که بر من‌ذهنی مسلط است، تحت تصرف و اداره‌ی خداوند است. [فکر و عمل انسان زنده به خدا خالی از اشکال است و انرژی همانیدگی در او دیده نمی‌شود، در نتیجه هیچ‌چیز را غلط نمی‌بیند و غلط عمل نمی‌کند، زیرا تحت فرمان و اداره‌ی خداوند است.]

حق، فشاند آن نور را بر جانها
مُقبِلان برداشته دامانها
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۰

مُقبِل: نیک‌بخت
این لحظه خداوند آن نور را به‌طور یکسان بر تمام جان‌ها می‌افشاند و هیچ‌کس را محروم نمی‌کند. اما فقط
عده‌ای که مقبل و خوشبخت هستند، دامان خود را با فضاگشایی باز کرده، آن نور را دریافت می‌دارند.

و آن نثار نور را او یافته
روی، از غیر خدا برتافته
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۱

مردان خدا، انسان‌های فضاگشا، از همانیدگی‌ها و هر آن‌چه ذهن نشان می‌دهد روی برمی‌گردانند، چراکه نور و
هشیاری اصلی را از مرکز عدم و فضای گشوده‌شده دریافت می‌دارند. [در واقع هر کس به اندازه فضای
گشوده‌شده مرکزش آن نور را دریافت می‌کند و هرچه فضا بیشتر باز شود، دریافت انسان از این نور نیز بیشتر
می‌شود.]

هر که را دامانِ عشقی نا بُده
ز آن نثارِ نور، بی بهره شده

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۲

هر کس قضاوت و مقاومت کرده، به آن چه ذهن نشان می دهد توجه می کند و در نتیجه فضا را نمی گشاید، از نور و لطف خداوند که در فضای گشوده شده عطا می شود بی نصیب و بی بهره می ماند.

حدیث

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ خَلْقَهُ فِي ظُلْمَةٍ فَأَلْقَى عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ. فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى وَ مَنْ أَخْطَأَهُ ضَلَّ.»
«همانا خداوند بلند مرتبه، آفریدگان را در تاریکی بیافرید. پس روشنی خود را بر آنان بتابانید. هر که را آن نور، برخورد به راه راست آید، و هر که را آن نور برنخورد به گمراهی رود.»

جزوها را روی‌ها سوی کُل است
 بلبلان را عشق‌بازی با کُل است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۳

همهٔ جزوها به‌سوی کل حرکت می‌کنند. پس ما انسان‌ها نیز که امتداد خداوند و جزوی از او هستیم باید با فضاگشایی و اهمیت ندادن به آن‌چه ذهن نشان می‌دهد به‌سوی خداوند در حرکت باشیم و همان‌طور که بلبلان با گل عشق‌بازی می‌کنند، ما هم در این فضای گشوده‌شده با گل زندگی، خداوند عشق‌بازی کنیم. [اگر انسان جنس خود را تشخیص دهد که امتداد خداوند و هشیاری بی‌فرم است و باید با فضاگشایی دوباره به همان جنس اصلی خود تبدیل شود، در این صورت هیچ‌گاه فضا را نمی‌بندد، اتفاق را به مرکزش راه نمی‌دهد و قربانی آن نمی‌شود.]

گاو را رنگ از برون و، مرد را
از درون جو رنگ سرخ و زرد را

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۴

میزان سلامتی یا بیماری یک گاو از شکل و رنگ و علائم ظاهری آن قابل تشخیص است. اما رنگ حقیقی انسان را باید از درونش بشناسی. به بیانی دیگر، گاو یعنی من ذهنی سلامتی، شادی و برکت‌های زندگی را در همانیدگی‌ها جست‌وجو می‌کند و زندگی‌اش را از عوامل بیرونی می‌گیرد، در حالی که انسان حقیقی زندگی را از درون جست‌وجو می‌کند. [بسته به ارتعاش مرکز انسان که فضاگشایی می‌کند یا در برابر اتفاقات مقاومت کرده و فضا را می‌بندد، امور بیرونش نیز متفاوت بوده و در واقع انعکاس درون اوست.]

رنگ‌های نیک از خُم صفاست
 رنگ زشتان، از سیاهابه جفاست
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۵

سیاهابه: آب آمیخته با لجن.

جفا: به معنی آزرده و ستم کردن، مراد از آن در این جا عدم تعهد با وفا به هشیاری الست است.
 رنگ‌های نیک و خوب از خُم مرکز انسان فضاگشا به بیرون می تراود و ساختارهای نیک می آفریند، چرا که چنین انسانی به آن چه ذهن نشان می دهد اهمیت نداده و تمام توجه خود را معطوف گشودن فضا که جنس اصلی اوست می کند، هشیاری بی فرم را از همانیدگی‌ها بیرون می کشد و در نتیجه به هشیاری خالص دست می یابد، اما رنگ زشتان و انسان‌هایی که من ذهنی و هشیاری جسمی دارند، فضا را می بندند و همواره قضاوت و مقاومت می کنند، از آب تیره و سیاه مرکزشان نشأت گرفته و در بیرون جز غم و درد و رنج چیز دیگری نمی آفرینند. [به عبارتی دیگر اعمال نیک از مرکز عدم، و اعمال زشت از مرکز همانیده ناشی می شود و مهم ترین کار گشودن فضا و اهمیت ندادن به آن چیزی ست که ذهن در این لحظه نشان می دهد. پس هیچ فرقی نمی کند که دیگران چگونه ما را قضاوت می کنند و در بیرون چه اتفاقی می افتد، مهم فضاگشایی است و تنها در این صورت، فکر و عمل انسان خلاق شده و در بیرون ساختارهای نیک می آفریند.]

صِبْغَةُ اللَّهِ، نام آن رنگ لطیف
لَعْنَةُ اللَّهِ، بوی آن رنگ کثیف

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۶

رنگ لطیف فضای گشوده شده و هشیاری بی فرم مرکز انسان، همان رنگ خدا یا عشق است و لعنت خدا بوی کثیف هشیاری جسمی و دردهای ناشی از آن است. [به عبارتی دیگر هر کس من ذهنی دارد، ناله و شکایت می کند و با هشیاری جسمی هر لحظه الست را انکار می کند و می گوید من از جنس خداوند نیستم هر لحظه مورد لعنت خداوند است. حال اگر او فضا را باز کند رنگ خدا، رنگ عشق، می گیرد.]

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۳۸)
«صِبْغَةُ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ»
«این رنگ خداست و رنگ چه کسی از رنگ خدا بهتر است. ما پرستندگان او هستیم.»

آنچه از دریا به دریا می رود
از همان جا کآمد، آن جا می رود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۷

هر آن چه که از دریا بیاید سرانجام نیز به سوی دریا می رود، چرا که هر چیزی به اصل خود بازمی گردد. ما نیز از جنس خداوند و امتداد او هستیم، پس باید با فضاگشایی به ذات و اصل خویش که هشیاری حضور است برگردیم.

از سر کوه، سیل‌های تیزرو
وز تن ما، جان عشق‌آمیز رو
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۶۸

مثلاً همان طور که از سر کوه سیل‌های تند و خروشان با سرعت روان می شوند، از کوه ذهنی ما نیز باید هشیاری هرچه سریع تر آزاد گردد و به دریای وحدت الهی متصل شود.

دل نگه دارید ای بی حاصلان
در حضورِ حضرتِ صاحبِ دلان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۸

ای من‌های ذهنی بی‌حاصل و بی‌ثمر که با مقاومت در برابر اتفاقات و بستن فضا حاصلی جز ایجاد درد و غم ندارید، بیایید در حضور انسان‌های زنده به عشقی چون مولانا پاسبان هشیاری خویش شوید، مرکزتان را عدم کنید و از همان‌جایی که با اجسام پرهیزید. [باید حواسمان باشد وقتی در محضر بزرگانی چون مولانا می‌نشینیم، یعنی با خواندن آثار ایشان روی خودمان کار می‌کنیم، مبادا با دید اشتباه ذهن در صدد قضاوت کردنشان برآییم و از آن‌ها عیب بگیریم. مثلاً نگوییم این قسمت را اشتباه گفته و غلط فهمیده است، بلکه به ایشان اعتماد کرده، با نهایت دقت و تمرکز ابیات را بخوانیم و بدانیم آن عیب‌ها متوجه خود ماست، پس آن‌ها را شناسایی کنیم.]

پیش اهل تن، ادب بر ظاهرست
که خدا زیشان، نهان را ساترست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۹

ساتر: پوشاننده، پنهان کننده

نزد انسان‌های من‌ذهنی، رعایت یک‌سری آداب ظاهری و سطحی که مورد قبول عموم مردم است، ادب به حساب می‌آید، چراکه خداوند درون ایشان را که فضاگشایی نمی‌کنند از چشمشان پنهان کرده و نمی‌توانند آلودگی درونشان را ببینند. [ادب حقیقی این است که انسان مرکز را عدم کرده، در برابر آن چه ذهن نشان می‌دهد فضا را بگشاید. نه این که با سبب‌سازی ذهن و یک‌سری رفتار، گفتار و باورهای شرطی شده عمل کند و دچار قضاوت و مقاومت شود.]

پیش اهل دل، ادب بر باطن است
زانکه دلشان بر سرایر، فاطن است

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۰

سرایر: رازها، نهانی‌ها، جمع سریره
فاطن: دانا و زیرک

در حضور خداوند و انسان‌های زنده به عشقی چون مولانا، رعایت ادب به درون انسان مربوط می‌شود، چراکه آن‌ها بر رازهای نهانی و جنسی که در مرکز انسان وجود دارد آگاه هستند. [عبادات سطحی و ظاهری را با مرکزی انباشته از همانیدگی‌ها به‌جا آوردن مقبول خداوند نیست، چراکه جنس مرکز انسان بر خداوند و هم‌چنین دیگر بزرگان زنده به زندگی پوشیده نیست.]

تو به عکسی پیش کوران بهرِ جاه
با حضور آیی نشینی پایگاه

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۱

جاه: مقامِ دنیوی

اما کار تو ای انسان من‌ذهنی، برعکس است، یعنی نزد من‌های ذهنی که همواره با هشیاری جسمی مشغول اضافه کردن همانیدگی‌ها هستند، ادب را رعایت می‌کنی و یک تصویر ذهنی عالی از خودت بدان‌ها ارائه می‌دهی، مثلاً برای اظهار تواضع در پایین‌ترین جای مجلس می‌نشینی تا در عوض این کار خود را دیندار نشان داده، مقام دنیایی خود را بالاتر ببری و بر همانیدگی‌های خود بیفزایی. [نشان دادن تواضع و کوچک کردن خود به‌طور سطحی، درحالی‌که شخص ناموس و پندار کمال دارد و با مرکز همانیده برحسب دید ذهن فکر و عمل می‌کند، تواضع و ادب به حساب نمی‌آید و عین بی‌ادبی است.]

پیش بینایان، گُنی ترک ادب
نار شهوت را از آن گشتی حطَب

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۲

حَطَب: هیزم

اما نزد انسان‌های زنده به حضوری چون مولانا و یارانش، خودنمایی کرده ادب را ترک می‌کنی و به همین علت هیزم آتش شهوت شده‌ای و همواره با حرص می‌خواهی فقط بر همانیدگی‌هایت اضافه کنی. [باید توجه کرد هرچیزی که به مرکزمان می‌آید و شوق و حرص زیاد کردنش را داریم، زندگی ما را تلف می‌کند و می‌سوزاند.]

چون نداری فطنت و، نور هدی
بهر گوران، روی را می زن جلا

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۳

فطنت: زیرکی، باهوشی

وقتی فاقد دانایی، هشیاری و خرد ایزدی هستی، ناگزیر باید رویت را برای همان من‌های ذهنی بیارایی و در حالی که ذهن بی‌ناظر و هیجانات مخرب من‌ذهنی مانند خشم و ترس تو را اداره می‌کند، باید یک تصویر ذهنی عالی از خودت بدان‌ها ارائه دهی تا مورد قبول و پسندشان واقع شوی.

پیش بینایان، حَدَث در روی مال
ناز می کن با چنین گنبدیده حال

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۴

حَدَث: مدفوع، ادرار

وقتی فاقد هشیاری نظر و بینش باطنی باشی، ناگزیر بر روی خود نجاست همانیدگی‌ها را می‌مالی و در حضور انسان‌های زنده به زندگی می‌نشینی و فخر می‌فروشی و درحالی که آغشته به بوی تعفن درد و رنج همانیدگی‌ها هستی، در حضورشان، ناز هم می‌کنی، یعنی با جدی گرفتن فکرهای خود و عمل کردن برحسب عقل ذهنی، اهمیتی به آن‌ها نداده و نسبت بدان‌ها اظهار بی‌نیازی می‌کنی. [اگر بفهمیم ما به دانش بزرگانی چون مولانا نیازمندیم، در این صورت دیگر ناز نمی‌کنیم، فضا را باز کرده و از اتفاقات ناگوار مصون می‌مانیم. حال باید در خودمان بازبینی کنیم که آیا نسبت به دانش بزرگان و مولانا اظهار بی‌نیازی می‌کنیم؟ اگر این‌طور نیست و ناز نمی‌کنیم پس چرا با دقت کامل و کوشش زیاد روی خودمان کار نمی‌کنیم؟ چرا به حرف مولانا گوش نمی‌دهیم و اگر گوش می‌دهیم چرا عمل نمی‌کنیم؟]

ای تواضع برده پیش ابلهان
وی تکبر برده تو پیش شهان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۵

ای کسی که در برابر من‌های ذهنی ابله، فروتنی و تواضع نشان می‌دهی و به آن‌ها احترام می‌گذاری، اما در برابر شاهان عارف مثل مولانا تکبر و خودنمایی از خود نشان می‌دهی.

آن تکبر بر خسان خوب است و چُست
هین مرو معکوس، عکسش بند توست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۶

آن تکبر و خودخواهی تو در برابر انسان‌های من‌ذهنی شایسته است. مواظب باش و بپرهیز از این که بخواهی برعکس این کار را انجام داده، در برابر من‌های ذهنی اظهار فروتنی کنی، چراکه در این صورت در زندان ذهن باقی خواهی ماند.

گاو زرین بانگ کرد، آخر چه گفت؟
کاحمقان را این همه رغبت شگفت

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۳

گاو زرین سامری یا من ذهنی این همه سال براساس همانیدگی و جدایی حرف زد، بالاخره چه گفت و چه حاصلی داشت که انسان‌های احمق به حرف او گوش دادند و این همه رغبت و میل بدان پیدا کردند. [حال باید از خود پرسید پس از این همه سال که به حرف من ذهنی گوش داده و با عقل جزوی ذهن فکر و عمل کرده‌ایم جز بی‌بهرگی و بی‌حاصلی و درست کردن ناموس و پندار کمال که با داشتن آن‌ها همه چیز به ما برمی‌خورد و می‌رنجیم، چه چیزی عایدمان شده؟ همچنین من ذهنی در سطح جمعی جز تخریب و به‌وجود آوردن جنگ‌های متعدد حاصلی در بر نداشته و تمام این‌ها درحالی‌ست که انسان من‌ذهنی گرامی‌داشت خداوند را با بستن فضا به‌جای نمی‌آورد و دانش بزرگان را ارج نمی‌نهد.]

ناز کردن خوش تر آید از شکر
لیک، کم خایش، که دارد صد خطر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

ناز کردن و اظهار دانایی و بی‌نیازی در برابر خداوند و بزرگانی چون مولانا گرچه از شکر هم شیرین تر به نظر می‌رسد، اما تو در پی چشیدن این شیرینی نباش و اظهار بی‌نیازی نکن، زیرا خطرات بسیاری دارد. [اگر انسان ناز کردن را رها کرده، به حرف‌های من‌ذهنی گوش ندهد، فضا را باز کند و فقط به حرف‌های بزرگانی مانند مولانا گوش دهد، در این صورت وارد فضای امن الهی می‌شود و حس امنیت برخاسته از این فضا تمام امورش را سامان می‌دهد و آباد می‌کند.]

ایمن آبادست آن راه نیاز
ترکِ نازش گیر و با آن ره بساز

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵

راه نیاز، فضاگشایی و روی آوردن به دانش بزرگانی مانند مولانا، راهی توأم با امنیت و آبادانی درون و بیرون است. پس ناز کردن و اظهار بی‌نیازی به خداوند و بزرگان را رها کن و همواره با گشودن فضا در این راه باش و پیش برو.

پیش بینایان خبر گفتن خطاست
کان دلیل غفلت و نقصان ماست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۱

پیش بینایانی چون مولانا و قرین اصلی، خداوند، با من ذهنی و مرکزی انباشته از همانیدگی‌ها فکر و عمل کردن خطاست، چراکه بینا و دانای اصلی زندگی است و این تندتند حرف زدن، داشتن ناموس و پندار کمال دلیل بر ناآگاهی، غفلت و نقص من ذهنی ماست. [پس باید با عدم کردن مرکز و رعایت «انصتوا» با عقل و خرد بزرگانی چون مولانا حرکت کنیم و برکات زندگی را دریافت داریم.]

حاجت خود عرضه کن، حجت مگو
 همچو ابلیس لعین سخت‌رو
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۸

سخت‌رو: بی‌شرم، گستاخ، پُرو
 [سپس مولانا خطاب به انسان می‌گوید:] فضا را بگشا و حاجت اصلی خود که سوزاندن و ذوب کردن من‌ذهنی است را به خداوند عرضه کن و مانند ابلیس لعین گستاخ دنبال سبب‌سازی و بهانه‌تراشی نباش. [ما در نگه‌داشتن من‌ذهنی مانند ابلیس ملعون هستیم که هیچ‌گاه عذر نخواست و زیر بار مسئولیت نرفت و این‌گونه بی‌شرمی و گستاخی را درمقابل خداوند از حد برده‌ایم. و حال چقدر باید بزرگان به ما بگویند من‌ذهنی خطرناک است و باعث تخریب می‌شود تا متوجه این امر شده، مرتب با فکرهای منفی حال خود را خراب نکنیم!]

با تشکر:
 کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
 گوینده: پارمیس



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید